

نگاهی به تاریخ تشیع^۱

چگونه تشیع را بفهمیم؟

حقیقت اسلام: برای اینکه تشیع و عوامل وجود آن را بفهمیم ، باید اسلام را بطور صحیح باز شناسیم ، و فرضی را که اسلام بسبب آن ظهور کرده و هدفی را که بدان نظر داشته در یابیم .

اگر اسلام عبارت از عبادات تنها بود ، بی‌گمان موجبی برای پیدایش تشیع وجود نمی‌داشت ؛ زیرا مردم در تمام اوضاع و احوالی که بر اسلام گذشته است از عبادت باز نایستاده‌اند .

ولیکن اسلام تنها عبادت نیست، بلکه اسلام علاوه بر عبادات، هدفهایی جهانی و آرمانهایی انسانی دارد که در واقع روح و حقیقت اسلام هستند و اسلام بخاطر آنها آمده است . عبادات هر چه باشند، از حدود ارتباط فرد با پروردگارش تجاوز نمی‌کنند، و به اصل زندگی ملتها و خوشبختی زندگی و یا بدبختی اجتماعشان ارتباطی ندارند، و در رفع ظلم و گسترش عدالت و برابری و آزادی مؤثر نیستند .

اسلام آمد ، و در نتیجه شایستگی فردی میزان تقدم و برتری گردید، عدالت اجتماعی اصل مسلم ، و با فقر مبارزه شد ، ارزشها دگرگون گردید ، «بلال حبشی»

۱ - متن عربی ، مقاله از : استاد حسن امین است ، که در مجله «العرفان» و یادنامه شیخ طوسی جلد دوم (الذکر الالفة للشیخ الطوسی) چاپ شده است .

افریقائی سیاه پوست صدرنشین، «سلمان فارسی» مقرب و «زیدبن حارثه» برده سابق امیر لشکر گردید، حکومت فردی و استبداد، از بین رفت، دیگر افراد اجتماع نباید دست به بیدادگری بزنند، صاحبان قدرت نباید گردنکشی کنند، نسبتها نباید تکیه‌گاه باشند، تسلیم هواهای سرکش نفسانی نباید شد، در تعصبها نباید افسارگسیخته بود و آزادیها نباید سلب گردد، و ثروت عمومی از آن همه مردم است. و باید در راه منافع و رفاه آنان، بدون تبعیض، تجاوز و خودسری خرج شود.

اسلام توانست در جزیره العرب، این حکومت را به وجود آورد، و بشریت را به درجه‌ای از عدالت اجتماعی، آزادی فردی و مساوات عمومی برساند که در گذشته خوابش را هم ندیده بود، و کوچکترین انحراف از این اصول، موجب می‌شد که وفاداران به آن اعتراض کنند، و به مقابله با انحراف برخیزند.

ارتجاع عربی:

پیامبر گرامی می‌دانست که اندیشه‌های ارتجاع عربی - که با اسلام به جنگهای دامنه‌دار برخاست - در دل مرتجعین نمرده و آنان که اسلام پیروزی خود را برگردنشان نهاد، در کمینند. خدا می‌دانست که افرادی که جهت شکست دادن و از بین بردن دعوت اسلام، اجتماع می‌کردند، پیوسته در نهان گرد هم می‌آیند و سازمان می‌گیرند، تا روزی مجدداً یورش آورند.

از این رو می‌بینیم که در زبان عربی کلمه‌ای است که پیش از اسلام معنای عام لغوی داشت، ولی پس از استقرار اسلام، معنای خاصی پیدا کرد و بسیار در قرآن و حدیث تکرار شد، و رمزی گردید برای طبقه خاصی از آنان که اسلام خود را اظهار کرده بودند: این کلمه کلمه «منافقون» (= دو رویان) است. و نیز می‌بینیم، قرآن کریم، مفهوم عقیده را تحولی تازه بخشید: و در این میان مفهومی به نام «اسلام» و مفهومی به نام «ایمان» پدید آمد؛ بنابراین مسلمانانی داریم که ممکن نیست با مسلمانان «مؤمن» در يك صف قرار گیرند.

خداوند، خواست این معنا را در قرآن کریم تأکید فرماید و رمز آن را پابرجا سازد و فکرها را به دریافت کامل آن متوجه گرداند؛ لذا با اشاره به «دو رویان» به پیامبر

خود خطاب فرمود: «لا تعلمهم نحن نعلمهم...»^۱ (تو آنان را نمی‌شناسی ما آنها را می‌شناسیم) ، و این خطاب ما را متوجه نفوذ و رسوخ نفاق می‌نماید تا آنجا که امر منافقان و مقاصد آنان حتی بر پیغمبر هم مخفی می‌ماند .

چاره‌اندیشیهای پیامبر :

پیامبر در برابر این وضع ، ناگزیر بود چاره‌ای بیاندیشد ، تا راه را بر ارتجاع در کمین نشسته بر بندد ، بهمین جهت به زمینه‌سازی برای مردانی پرداخت که بار نخستین پیکار را - با تحمل شکنجه‌ها و سختیها - به دوش گرفتند ، و معرفی آنان را آغاز نمود . از این رو از وی می‌شنویم که می‌فرماید : «عمار پاره‌ای از چشمان من است» ، «زمین بر پشت خود ندید و آسمان سایه نیافکند بر کسی راستگوتر از ابوذر» ، «سلمان از ما خانواده است» . و یک بار چهار نفر از آنان را در یک جمله بیان کرد ؛ چنانکه احمد ابن حنبل روایت کرده است) و فرمود : «خداوند چهار نفر از یاران مرا دوست دارد و به من خبر داده که آنان را دوست دارد ، و به من امر فرموده که آنها را دوست بدارم» . گفتند : «ای پیغمبر خدا کیانند ایشان ؟» . فرمود : «علی (ع) از ایشان است ، و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی» و بسیاری از این گونه مضامین که در حقیقت نخستین بذرافشانی تشیع بود . آنگاه می‌بینیم که موضوع را به آخرین حد می‌رساند هنگامی که - پس از بازگشت از «حجّة الوداع» (آخرین حج پیغمبر (ص) در محل «غدیر خم» میان توده‌های انبوه مسلمان می‌ایستد ، و در خالی که دست علی (ع) را گرفته - پس از مقدمه‌ای می‌فرماید : «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (= آنکه من را رهبرم علی او را رهبر است) .

رد انحراف از اصول اسلام :

با ملاحظه و تحقیق پیرامون مردانی که دور حضرت علی گرد آمدند ، و از پیش نیز هسته مرکزی اسلام بودند ، و در عصر پیامبر گرد او و حضرت علی ، و پس از

وفات آن حضرت تنها گرد حضرت علی اجتماع کردند - با ملاحظه و تحقیق در باره این مردان ، می بینیم که آنان از میان مردم زجر دیده ، ستم کشیده و محروم بپاخاستند ، و اسلام را از جان و دل پذیرفتند تا حدی که آنان را به تحمل سختترین شکنجه ها و دردناکترین سختیها کشانید .

هنگامی که تسلط بر خلافت با آن روش معلوم به انجام رسید ، اینان کار انجام شده را به رسمیت نشناختند ، و با پشاهانگان انحراف به مقاومت پرداختند ؛ همانند مقاومت دیروزشان در برابر جاهلیت و بت پرستی .

اینان در برابر قریش - که با توطئه ضد علی (ع) می خواست راه را برای انحراف از مسیر حقیقی اسلام هموار سازد - علناً بمقاومت پرداختند ؛ مقاومت خود را با همان نیرویی که اعلان کردند که توسط آن از پیش ضد همان قریش به مقاومت پرداخته بودند ، پیش از آنکه قریش در برابر اسلام به زانو درآید ، و آن هنگام که ضد حضرت محمد (ص) توطئه می کرد .

به این ترتیب می توانیم بگوییم : نپذیرفتن هیچ انحرافی از حقیقت اسلام و قیام ضد دولتهای ستمکار و بیدادگر ، معیار اساسی تشیع است و از اینجاست که بنیاد تشیع به پیدایش و آغاز این انحراف بستگی دارد .

نگارش تاریخ اسلام

۱ - اصول صحیح نگارش تاریخ اسلام :

اصولی که مورخان اسلام در طی تاریخ بدان اعتماد کرده اند بطور کلی اصول درستی نیست^۳ که می بایست ، نگارش تاریخ این رسالت بزرگ و تاریخ قهرمانانش ، بر آن گذاشته شده باشد . آنان که تاریخ نگاشته اند ، مقید به قیودی بوده اند که اسلوب نگارش و آزادی قلم آنان را محدود کرده است . لذا تاریخ جنبشهای ملی متعددی که مسلمانان پاکستان و خلص رهبری می کرده اند ، از بین رفت ؛ مثلاً مورخی چون «طبری» که

۳ - این سخن در باره همه مورخان مسلمان صادق نیست . مترجم .

نخستین مورخ اسلام به شمار می‌آید می‌بینیم که بسته به قیودی است که نمی‌تواند آزادانه با حقایق مسلم تاریخ روبرو شود، و وقتی تاریخ نهضت «ابوذر» را بیان می‌کند، و انتقادهای مردم را ضد حکومت برمی‌شمرد - انتقادهایی که قیام وی را تجویز می‌نماید - هنگامی که به حقیقت و گنه مطالب می‌رسد، از این نمی‌ترسد که بگوید: «اموراً کرهت ذکرها». (= مطالبی که ذکر آنها را خوش نداشتم). علاوه بر این خود او اعتراف می‌کند که بسیاری از مطالب را کوتاه بیان کرده با اینکه جای تفصیل بوده است، و برخی از مطالب را مشروحاً آورده با اینکه جای اختصار بوده است. وقتی طبری نخواهد مطالبی را بگوید، گناه مات چیست که تاریخش از بین برود. و گناه ما چیست که آن تاریخ را ندانیم! در صورتی که آنچه طبری نخواسته است بگوید، حقیقت علل نفرت و بدبینی و سبب اصلی جنبشهای مات محروم و ستم‌دیده است.

«دکتر هیکل» کتاب «حیاءة محمد» (= زندگانی محمد) را برای نخستین بار به صورت مقاله‌هایی در روزنامه «السیاسة الأسبوعیة» (= هفته‌نامه سیاسی) انتشار داد، و هنگامی که به موضوع دعوت پیامبر از خویشاوندان نزدیکش رسید، جزئیات آن را چنانکه در کتب تاریخ آمده است، انتشار داد. ولی کسی به او اعتراض کرد که این همان مطلبی است که شیعه می‌گوید، و هیکل جواب داد: «این مطلبی است که تاریخ می‌گوید». و چون چاپ دوم کتاب انتشار یافت، تفصیل مطالب در آن، درهم و برهم بود، و قسمتی از آن بریده شده بود که موجب بی‌اعتباری آن مطالب گردید، ما (سید حسن امین) علت را جویا شدیم و دانستیم که به «وزارت اوقاف» مصر پیشنهاد کرده بوده که هزار نسخه از کتابش را بخرد، و وزارتخانه یادشده، خرید را مشروط به تغییر این قسمت کرده بود، و دکتر هیکل برای گرفتن پانصد لیره مصری - بهای هزار جلد کتاب - این شرط را پذیرفت و گفته تاریخ را در چاپهای دیگر کتاب، نیاورد.

۲ - تاریخ شیعه:

ما می‌گوییم تاریخ شیعه، یعنی تاریخ همدوش حوادث تاریخ اسلام، ولیکن با قید مخالفت و قیام در مقابل حوادثی که شایسته طرد و مخالفت است، و کوشش برای اجرای صحیح اصول اسلام.

تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که راه وصول به خلافت، کشمکش میان قریش و گروهی از انصار باشد؛ کشمکشی که در سقیفه بنی ساعده با مجادله آغاز شود و سپس به دشنام دادن و گلاویز شدن منتهی گردد. تا بدانجا که یکی از طرفین، فریاد برآورد: «سعد را بکشید خدا او را بکشد». و آنها بخواهند، سعد بن عباده مریض را بکشند، و سعد با صدای ضعیف فریاد برآورد: «اگر بیمار نبودم شما را سر جایان می‌نشاندم». و در نتیجه گروهی که رهبرشان مریض نبود بر گروهی که رهبرشان مریض بود پیروز شوند، و سرانجام این قانون خطرناک از آن ساعت مقرر گردد که «خلافت از آن غالب است».

تاریخ شیعه اعتراف به این اصل و احیاء نظام طبقاتی را که اسلام به آن پایان داده بود، رد می‌کند. تاریخ شیعه، گروه‌بندی مردم و ترفیع آنان را به حساب وابستگی و انتساب به قبیله‌ها، شخصیتها و امتهای معین و تقسیم غنائم و صدقات را بر این اساس نمی‌پذیرد؛ تا در نتیجه مهاجر قرشی را بر مهاجر غیر قرشی و بطور کلی مهاجران را بر انصار، مسلمانان عرب را بر غیر عرب و عرب سره را بر غیر سره برتری دهد.

تاریخ شیعه این اقدام را رد می‌کند و به مفاد صریح این قاعده اسلامی که می‌گوید: «انما الصدقات للفقراء والمساكين...»^۴ (همانا صدقات از آن فقیران و از کارافتادگان است) ایمان می‌آورد. و این يك قانون کلی است که هیچ‌گونه امتیاز، برتری و تفاوتی را میان مردم نمی‌پذیرد. تاریخ شیعه محدود کردن آزادی عقیده را رد می‌کند، و از خفه کردن آن و فشار بر آزادیخواهان سر باز می‌زند، و قبول نمی‌کند که با مردم چنان رفتار کنند که مثلاً با یاری از یاوران پیغمبر (ص): مانند «صبیح بن عسل» رفتار کردند؛ که چون فهم برخی از آیات متشابه قرآن بر او پوشیده ماند و از معنای آن سؤال کرد، خایفه او را احضار نمود، و آنقدر با ترکه‌های درخت خرما بر سرش زد تا سرش به خون آغشته شد، و آنگاه تبعیدش کرد؛ با وجودی که این حادثه کوچک است، نسبت به سرنوشتی که آزادی - در زمان دولتهای ستمکار و خودسری که به نام اسلام روی کار آمدند - بدان دچار گردید.

همینطور، تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که فرمانده مسلمانان، در مأموریت خود فرصتی به دست آورد، و بر آنان که مرتد نشده‌اند حمله کند و رئیس ایشان را بکشد، تا با

همسر زیبای وی همبستر شود!

و نیز تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که فرماندهی بخشیده شود که در هنگام جنگ با ایرانیان در عراق، سوگند یاد کرد که اگر خدایش بردشمن پیروزی بخشد، در کشتن آنها بکوشد، تا جوی از خونشان جاری شود، و وقتی دشمن از برابری فرار کرد فرمان داد که در ارتش ندا در دهند که اسیران تعقیب شوند، و لشکر پیروز به تعقیب شکست‌خورده‌گان پردازند، و عده بسیاری را دستگیر نمایند، و فرمانده بخواهد که به سوگند خویش عمل نماید، و آب را از جوی بیاندازد. و گردن ایرانیان را در مجرای آن ببرد. و این کار یک شبانه روز ادامه داشته باشد، بدون اینکه خون جاری شود، و در این حال یارانش - که زیاده‌روی در کشتار ایرانیان، آنان را به وحشت افکنده بود - به او بگویند: «خون جاری نمی‌شود و زمین خونها را فرو می‌کشد، آب را جاری کن (تا خون و آب بهم آمیزد) تا به سوگندت عمل کرده باشی». و چون آب را به جوی انداخت، خونابه روان شد، و به نهر خون موسوم شد.

تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که این فرمانده و امثال او بخشیده شوند؛ زیرا کاری که آنان مرتکب شده‌اند، انحراف از اسلام و تضییع قوانین آن است. پیروزی بردشمن و فتوحات پی‌درپی، شفیع گناه ایشان نمی‌شود؛ زیرا هدف اسلام پیروزی برای صیرف پیروزی نیست: پیروزی که همراه با این اعمال و وحشت‌آور باشد، پیروزی است که اسلام صحیح از آن سر بازمی‌زند.

حقیقت تاریخ اسلام، به‌عنوان یک رسالت انسانی، همان کشمکش میان دو خط است: خط انحراف و دولتهای جور و ستم، و خط اصول صحیح اسلامی.

۳ - مراحل تاریخ تشیع:

مرتجعان قریش آنچه را پیامبر گرامی در روز غدیر خم، اعلام فرمود، برای خود خطرناک دانستند. زیرا رسیدن علی (ع) به حکومت برای مرتجعان آسان نبود؛ آری به حکومت رسیدن علی (ع) برای آنها آسان نبود، آنها با آن یاران متحد و مردان مقید به اصول آزادی، عدالت و مساوات - همانهایی که مصمم بودند که نگاهارند، از اصول مقرر اسلام درباره حق‌زندگی شرافتمندانه ملت‌ها، ذره‌ای انحراف پدید آید، و همانهایی

که بسختی فرصت طلبان، سودجویان و گمراهان را، از رسیدن به حکومت مانع می‌شدند. بلی، ارتجاع در زمان پیغمبر اجباراً آرام گرفت، و برای نقشه‌هایش در مسیر انقلابی اسلام موقعیتی باقی نماند؛ ارتجاع آخرین آرزوهایش را روز فتح مکه بر باد رفته دید، آنگاه که مشاهده کرد که مرد سیاه حبشی «بلال» است که پیغمبر دستور می‌دهد که بالای بام کعبه رود و شعار اسلام را اعلام کند، و بانگ به‌شهادتین برآورد. البته امکان داشت، هر مرد دیگری غیر از بلال، در این موقف بایستد. لیکن پیامبر، مخصوصاً بلال را مأمور کرد، تا قریش حد فاصل حال و گذشته را ببیند: بردگان سیاهی که از صمیم دل، دعوت‌هدایت را اجابت کرده‌اند، امروز سرورند، و شخصیت‌های قریشی که با این دعوت به‌جنگ برخاستند، امروز اوامر سروران جدید را در اجابت دعوت حق، اجرا می‌کنند. ارتجاع در همان حال شکست قاطع، خشم و کینه خود را پنهان نکرد، و مرتجعی گفت: آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه کسی نیافت که در فضای ما با این صدا قارقار کند!

ارتجاع شکیبایی پیشه کرد، و از خود می‌پرسید: آیا مجدداً فرصتی پیش خواهد آمد؟ بر ارتجاع لازم بود، بسیار بیاندیشد، و برای آینده دور، نقشه طرح کند. هنگامی که دید پیغمبر آشکار می‌کند، آنچه در روز غدیر خم اعلام فرمود، تصمیم گرفت، هر گروهی را که برای از بین بردن این اعلان دست‌بکار شود، تقویت کند، و چون پیغمبر (ص) مریض شد، و مرض وی شدت یافت، آن حضرت کوشید، که آنچه را قبلاً، روز غدیر خم اعلام فرموده، تأکید فرماید، و این اعلان را به وسیله مکتوبی پابرجا سازد، و بهمین منظور فرمود که اراده دارد بر آنان مطلبی بنویسد که هرگز بعد از او گمراه نشوند.

اینجا بود که به‌مقابله با پیامبر برخاستند، البته نه ارتجاع خودش، زیرا می‌دانست که اگر خودش مستقیماً دست بکار شود، کارش خراب و نقشه‌هایش فاش می‌شود، بلکه تشنگان قدرت، دست بکار شدند، و ارتجاع پشت سرشان قرار گرفت، و به‌آنان نیرو بخشید، لذا فرمان پیامبر اجرا نشد، آنان از بیماری و سستی پیغمبر (ص) بهره‌برداری کردند، و تمام کاری که حضرت در آن ساعت می‌توانست انجام دهد (چنانکه بخاری در صحیح خود تأکید کرده) این بود که آنان را از مجلس خود طرد کند.

لکن ارتجاع صلاح دید، با احتیاط پیش رود، لذا بمجرد وفات پیغمبر (ص)، یکی از بارزترین رهبران ارتجاع، بلکه بارزترین آنها (ابوسفیان) آهنگ علی (ع) کرد، و خدمات وی را به اسلام برشمرد، و اولویتش را برای خلافت اظهار کرد. اینجاست که میزان اساسی تشیع - که عبارت از نپذیرفتن انحراف است با همه ضررهایش - تجلی می‌کند. حضرت علی، از ابوسفیان روگردانید و بهره‌برداری از قوا و کوششهایی را که وی پیشنهاد کرد، نپذیرفت.

منظور ارتجاع از این پیشنهاد، هدفی دوپهلو بود: در صورتی که علی پیشنهاد را می‌پذیرفت، آن پذیرش گواه پاکی و شایستگی ارتجاع می‌شد، و بدنبال آن میان مسلمانان فتنه مایه می‌گرفت، و در صورت امتناع علی از آن، تنها همین ملاقاتش با علی، حکومت جدید را تحریک می‌کرد که رضایتش را به دست آورد، و چنین هم شد؛ پسر ابوسفیان به استانداری مکه، سپس به فرماندهی و آنگاه به استانداری دمشق منصوب گردید.

۴ - راه سخت و دشوار:

انجام نگرفتن مقتضای اراده پیغمبر (ص)، در روزهای آخر عمر، در مورد اعطای دستورالعمل کتبی، روش تشیع را در زندگی معین کرد، و روشن ساخت که راهی را که در پیش دارد، با گل پوشیده نشده، بلکه راه طولانی و سختی است که نه تنها با خار، بلکه با تیزی شمشیرها و سرنیزه‌های بلند و کوتاه پوشیده شده، و حاصلی جز محرومیت ندارد، و براوست که صبر و شکیبایی پیشه کند، و پایداری نماید.

پس از موفقیت در طرد خود علی (ع)، نقشه متوجه طرد کسانی شد که اطراف آن حضرت گرد آمده و رأی او را گرفته بودند؛ بدین ترتیب، ارتجاع همه امکانات خود را برای طرد شیعه از تمام مظاهر حکومت بکار برد، و با بهره‌برداری از نیاز حکومت جدید به‌وی و پشتیبانیش - به‌عنوان نیرویی مقاوم در برابر مبارزه آزادیبخشی که شیعیان نخست، مظهر آن بودند - توانست آن کار را از پیش ببرد. حکومت جدید، از پیمان بستن با ارتجاع روی گردان نشد، لذا در همان حال که حتی «اسامه بن زید» که خود پیغمبر به فرماندهی منصوبش کرده بود، از فرماندهی‌های جدید، برکنار شد، امثال یزید بن

ابن سفیان ، عکرمه بن ابی جهل ، ولیدن عقبه را در رأس آن فرماندهی‌ها می‌بینیم ! حتی مشاهده می‌کنیم ، آنان که ، از خود امویان ، در آغاز دعوت اسلام ، از روی عقیده و خلوص ، به اسلام گرویدند مانند : «ابان بن سعید بن عاص» و «عمر بن سعید بن عاص» از هرگونه فرماندهی برکنار شدند حتی «خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس» که سومین گرونده به اسلام بود ، و ضرب و شکنجه‌هایی از پدرش نیز تحمل کرده و به حبشه مهاجرت نموده بود و در تمام جنگها با پیامبر بود - این اموی اصیل و با غیرت ، که با اخلاص اسلام آورد ، مبارزه و فداکاری کرد و اذیت و رنج کشید ، برای فرماندهی لشکری که عازم شام بود نامزد شد ، ولیکن از فرماندهی برکنار ، و یزید بن ابی سفیان بجای وی تعیین گردید .

وقتی اسامی کسانی را که در آغاز رسالت ، از پیغمبر (ص) دفاع می‌کردند ، و آن حضرت نیز آنان را زیر حمایت خود گرفت ، و آنگاه شمشیرهای بران رسالت ، در تمام میدانهای جنگ بودند - از نظر بگذرانیم ، و از آن اسامی ، در میان نام فرماندهان و استانداران ، جست‌وجو نمائیم ، یکی از آنها را نمی‌یابیم ، بجز سلمان فارسی ، که از انتصاب وی گزیری نبود ؛ زیرا هیچ کس دیگر نمی‌توانست خلئی را که او پسر کرد ، پر کند . بنابراین سلمان نیز بر اساس نیاز در حکومت شرکت داده شد . و با این وصف حتی او هم از حقایق و فرماندهی عملی ، دور نگاه داشته شد . و همچنین بجز عمار بن یاسر که بنظر می‌رسد که فشار افکار عمومی منجر به تعیین وی به سمت استانداری کوفه گردید . اما این سمت استانداری بیش از یک سال طول نکشید و در برابر فشار ارتجاع - که نمی‌توانست وجود شخصیت ملی مبارزی چون عمار را در بین رجال حکومت تحمل کند - معزول شد .

ناگفته نماند که تاریخ شیعه ، وجود خود را نقض نمی‌کند ؛ بنابراین ، انحراف و منحرفین را ، به هر گروهی که منسوب باشند ، رد می‌کند ، و آنان را که در راه راست پایداری می‌کنند - از هر نژادی که باشند - به فرزندی برمی‌گزیند . شیعه - بعکس آنچه بدان متهمش می‌کنند - بر ضد افراد دودمانی بصری انتسابش به این دودمان - مقاومت نمی‌کند ، و افراد خانواده دیگری را فقط برای اینکه از این خانواده است ، دوست نمی‌دارد ، لذا ، اموی بودن «عمر بن سعید بن العاص بن امیه بن عبد شمس» اموی اصیل و زاده

امویان - تشیع را از این منع نمی‌کند که به او احترام گذارد و نامش را به بزرگی یاد کنند؛ زیرا تشیع می‌داند، که او در آغاز دعوت اسلام، براستی و خلوص اسلام آورد، و به آن وفادار بود، و همچنین درباره «عمر بن عبدالعزیز» تشیع بیاد نمی‌آورد که او نوه «مروان» است، بلکه او را بنده شایسته و حاکمی عادل می‌داند؛ بنابراین تشیع در همان وقت که نوه‌ای را گرامی می‌دارد، جدش را سرزنش می‌کند. چنانکه تشیع، فرزند امام، برادر امام و نوه امام را - وقتی که راه راست پیش نگیرد - نمی‌بخشد، و فرزند امام هادی و برادر امام حسن عسکری را «جعفر کذاب» می‌نامد.

کار طرد (رجال تشیع) انجام شد، و اولین اقدامی که حکومت جدید آغاز کرد، مصادره اموال فاطمه (ع)، دختر محمد (ص) بود؛ مصادره جسورانه و سختی که بسبب آن صفحه جدیدی در تاریخ تشیع ثبت گردید. قهرمان این صفحه همان حضرت زهرا (ع) است که خود شخصاً در رهبری تشیع پس از پدر شرکت نمود.

آنان که در کارها تعمق نمی‌کنند و امور را سطحی می‌نگرند - اگر آشکارا سؤال نکنند - پنهانی از خود می‌پرسند که آیا فدک یا غیر فدک شایسته آن بود که فاطمه دختر محمد بخاطر آن از خانه خارج شود و بمجالس عمومی پاگذارد؛ و با اصرار و پافشاری آن را مطالبه نماید و سخنرانی کند و تهیج نماید و دامنه سخن را گسترش دهد؟! اینان فراموش می‌کنند یا نمی‌دانند حضرت زهرا در آن سخنرانی چه گفت؟ و بیاد نمی‌آورند یا نمیدانند جز اینکه وی خارج شد و درباره فدک مخصوصاً و بطور کلی در باره ارث خود از پدرش، سخنرانی کرد.

۵ - صفحه بیگار :

ولیکن ما می‌گوییم : چنانکه ندای محمد (ص) نخستین صفحه را در تاریخ تشیع در غدیر خم نگاشت، بانگ دخترش نه تنها اولین صفحه را در تاریخ مبارزات شیعه، بلکه در مبارزات تمام ضعیفا و ستمدیدگان مشتاق آزادی و حق و قربانیان استبداد و بیدادگری حکومت‌های ستمکار به ثبت رسانید.

اگر ذاتاً فدک منظور بود، برای فاطمه از هر چیزی کم ارزشتر بود اما فدک رمزی

آموزنده برای تمام امت بود . فاطمه برتر از آن بود که برای امری مادی صدا بلند کند، ولیکن وی امت خواب‌آلوده را بیدار می‌ساخت .

در اینجا به درج يك قسمت از سخنرانی فاطمه اکتفا می‌کنم . فاطمه گفت : «دل خود را برای فتنه قوی کنید و به شمشیری بران، سلطه‌ای متجاوز و بیدادگر، بحرانی پیوسته و عمومی و استبدادی از ستمگران که اقتصاد شما را ناچیز و اجتماعتان را درویده می‌گرداند - بشارت دهید ، ای وای بر شما !» .

حضرت فاطمه (ع) ، از سرچشمه غیب الهام می‌گرفت، و با فراست خود سرنوشتی که امت بدان دچار خواهند شد ، می‌دید . وقتی حکومت جدید کار خود را با ستم و بیداد در حق فاطمه که دختر محمد است آغاز کند، سرنوشت مردم در روزگار آینده به کجا خواهد انجامید ؟

آنچه فاطمه در باره آن اخطار می‌کرد واقع شد :

شگفت اینست که آنچه فاطمه مردم را از آن می‌ترسانید، تماماً روی داد، و آنچه مردم را بدان متوجه می‌کرد، پس از او آنرا بوضوح و روشنی دیدند، و نخستین قربانیان این ستمگری، همان کسانی بودند که خودشان سخنان فاطمه را شنیدند ، یا فرزندانشان پس از مرگ پدران .

مدینه، آری «مدینه الرسول» که صدای فاطمه ، در آن به اخطار و تهدید، باند شد، درست، مطابق تعبیر فاطمه «زشمشیر بران و سلطه متجاوز بیدادگران و بحرانی دائمی و عمومی و استبداد ستمگران» همان را دید که «اقتصادش را ناچیز و اعتمادش را نابود کرد» .

یزید بن معاویه ، آن را در واقعه «حره» سه روز برای لشکریانش مباح کرد ، و فرمانده لشکر وی ، مردم مدینه را مجبور کرد که به‌عنوان برده و بنده یزید ، با وی بیعت کنند .

پیش از این نیز ، عبدالرحمان بن ابی‌بکر ، به سلطه متجاوزان بیدادگر و استبداد

ستمگران دچار شد، و مورد اهانت و تهدید قرار گرفت، و از شکست و آندوه مرد؛ چنانکه برادرش محمد بن ابی بکر گرفتار گردید. و بناهنجارترین صورتی کشته شد. عبدالرحمان بن خالد بن ولید، توسط زهر بقتل رسید. عبدالله بن عمر، نیز گرفتار و ذلیل و خوار گردید و بهمان کیفیت بیعت اهل مدینه، بیعت کرد. «اسماء» دختر ابوبکر و خواهر عایشه گرفتار و دچار ذلت شد. «عبدالله» - پسر وی و نوه ابوبکر و پسر خواهر عایشه - گرفتار شد، به قتل رسید و به دار آویخته شد، در حالی که مادرش می شنید و می دید. پس از آن «محمد بن سعد بن وقاص» گرفتار شد، حجاج دشنامش داد، و آزارش رسانید، و سپس او را کشت. «مطرف بن مغيرة بن شعبه» نیز، همانطور به دست حجاج گرفتار شد. زید بن عبدالرحمان بن عوف نیز گرفتار شد و در روز «حره» به دست امویان، به قتل رسید و بهتر اینست که بگوییم: تمام ملت گرفتار شدند.

دنباله دارد